

تاجتاد

دو فصل نامه علمی - تخصصی
سال اول، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶

مقدار مهریه زن، در صورت فوت یکی از زوجین قبل از مباشرت

آیت الله سید موسی شبیری زنجانی^۲

تاجتاد

چکیده

از فتاوی مهم کتاب نکاح «مقدار مهریه زن در صورت فوت احد الزوجین قبل از مباشرت» است. با توجه به اینکه منشأ اختلاف انظار فقها، اختلاف روایات است، تحقیق حاضر پس از بیان دیدگاه‌ها، به ذکر روایات پرداخته است. در مسأله دو دسته از روایات وجود دارد. در یک دسته حکم به پرداخت مهریه کامل و در دسته دیگر، حکم به تنصیف مهریه شده است. در حل این تعارض، جمعی از شیخ طوسی و جمعی دیگر از صاحب ریاض مطرح شده است؛ ولی به نظر می‌رسد که هیچ یک از این جمع‌ها عرفی نیست و باید سراغ مرجحات رفت و مقتضای مرجحات، تقدیم روایات تنصیف می‌باشد.

واژگان کلیدی: مهریه، تنصیف، مباشرت.

مقدار مهریه زن، در صورت فوت یکی از زوجین قبل از مباشرت

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۰/۱۲
 ۲. تاریخ تأیید مقاله: ۹۶/۱۰/۲۰
- این مقاله به قلم فاضل ارجمند جناب آقای حسین سنایی از مباحث خارج فقه حضرت آیت الله شبیری زنجانی و زیر نظر مرکز فقهی امام محمدباقر علیه السلام استخراج و به تأیید رسیده است.

مقدمه

یکی از ابواب مهم کتاب نکاح مسأله مهریه می‌باشد که دارای فروعات بسیار و پرکاربرد است به گونه‌ای که در جامعه امروزی پرونده های متعددی با موضوع مهریه در قوه قضائیه تشکیل شده است و متاسفانه نسبت به برخی از فروعات این مسأله ماده قانونی وجود ندارد از جمله این فروعات مسأله مقدار مهریه در صورت موت احد الزوجین قبل از مباشرت می‌باشد که آیا فوت یکی از زوجین قبل از دخول موجب استقرار تمام مهر می‌شود؟ یا اینکه مثل طلاق قبل از دخول، موجب تنصیف مهر می‌شود و یا تفصیلی در کار هست؟

دیدگاه‌ها

۱. استقرار تمام مهریه: موت احد الزوجین مانند دخول موجب استقرار تمام مهر می‌شود. در شهرت این قول در بین قدماء و متأخرین تردیدی وجود ندارد چنانکه افراد زیادی ادعای شهرت کرده‌اند که عبارتند از: شهید اول در «غایة المراد»، ابن فهد در «مذهب البارع»^۱ - گاهی هم تعبیر به اشهر یا اکثر نموده است^۲ - صیمری در «غایة المرام»، صاحب «جواهر»، صاحب «انوار الفقاهه» و فخر المحققین در «ایضاح» تعبیر به اکثر نموده است.^۳

و بلکه صریح برخی و ظاهر بعضی دیگر دعوی اجماع بر استقرار تمام مهر در صورت موت زوج قبل از دخول است: انسانی و مطالعات فریبگی
سید مرتضی در «ناصریات» می‌نویسد:

آنچه اصحاب ما به آن حکم داده‌اند این است که هر کسی برای زنی مهری تعیین کرد و قبل از دخول مرد، پس برای زن همه‌ی مهر است و بر این حکم اجماع همه‌ی فقها است بدون آنکه خلافی بین آنها باشد و هر

۱. شهید اول، غایة المراد، ج ۳، ص ۱۳۲؛ ابن فهد، المذهب البارع، ج ۳، ص ۳۹۸.

۲. ابن فهد، المذهب البارع، ص ۳۹۷.

۳. صیمری، غایة المرام، ج ۳، ص ۱۴۶؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۳۳۲؛ کاشف الغطا، أنوار الفقاهة، ص ۲۴۷؛ فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۱۹۸.

کس در این موضوع مخالفت کند، پس حجت علیه او تحقق اجماع بر خلاف او است.^۱

سید بن زهره در «غنیة» و سبزواری قمی هم در «جامع الخلاف» به عین عبارت او می نویسند:

پس اگر به او دخول کند یا بمیرد، همه‌ی صداق، بدون هیچ خلافی، مستقر می شود.^۲

این عبارات صریح در عدم خلاف در بین شیعه بلکه در بین فقهای مسلمین است؛ چرا که این گونه تعبیرات در آن دوره‌ها، غیر از تعبیر به اجماع و لاخلاف در عصر حاضر است.

محقق اردبیلی هم کلامی دارد که ظاهر در اجماعی بودن مسأله است، در «مجمع الفائدة» می گوید:

و اشمال (روایت) بر نصف مهر که اصحاب به آن قائل نیستند...^۳

۲. تعلق نصف مهریه: قائلین به این قول در میان قدما عبارتند از:

ابن جنید و کلینی^۴ چرا که روایات تنصیف را نقل نموده ولی هیچ روایتی که دلالت بر استقرار تمام مهر با موت بکند، نقل نکرده است و با توجه به اینکه کافی کتاب فتوایی کلینی است و قطعاً روایات استقرار هم در دسترسش بوده است، پس نظرش تنصیف مهر است.

صدوق نیز در چهار موضع از «فقیه» فقط روایات تنصیف را نقل نموده است و همین طور در «مقنع» قائل به تنصیف شده است.^۵

و از متأخرین: صاحب مدارک در «نهاية المرام»، سبزواری در «کفایه» شیخ حر در «وسائل»، علامه مجلسی در «مرآة العقول» صاحب حدائق در «حدائق»، صاحب ریاض

۱. سیدمرتضی، المسائل الناصریات، ص ۳۳۴.

۲. ابن زهره، غنیة النزوع، ص ۳۴۹؛ سبزواری، جامع الخلاف و الوفاق، ص ۴۴۶.

۳. اردبیلی، مجمع الفائدة، ج ۱۱، ص ۴۳۶.

۴. ابن جنید، مجموعة فتاوی ابن جنید؛ ص ۲۵۴؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۱۸.

۵. صدوق، فقیه، ج ۴، ص ۳۰۹؛ همان، ج ۳، ص ۵۰۷؛ همان، ج ۴، ص ۳۱۲؛ همو، مقنع، ص ۳۵۸.

در «ریاض» فتوای به تنصیف داده‌اند.^۱

و از متأخرین از آنها هم که عصرشان را درک کرده‌ام فقیه مسلم مرحوم آسید ابو الحسن اصفهانی هم فتوای به تنصیف داده است و همین طور مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای خمینی هم قائل به تنصیف شده‌اند.^۲

پس این که صاحب جواهر قول به تنصیف را قول نادر یا قائلین به آن را منقرض دانسته است و می‌گوید: «خلاف در آن نادر یا از بین رفته است.»^۳ حرف درستی نیست.

۳. استقرار تمام مهر با موت زوج و تنصیف آن با موت زوجه: قائلین به این تفصیل عبارتند از: شیخ در سه کتاب «تهذیب، استبصار و نهاییه»، ابن براج در «مهدب»، کیدری در «اصباح» و کاشف اللثام هم تمایل به آن پیدا کرده است.^۴

با توجه به اینکه منشأ اقوال مذکور، اختلاف در روایات است، ابتداء روایات مسأله را ذکر نموده، سپس راههای جمع بین آنها و در صورت عدم وجود جمع عرفی راههای ترجیح یک طائفه از بین آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

روایات تنصیف مهر

۱. موثقه عبید بن زراره

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سِنَادَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكِيرٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا فَقَالَ إِنْ هَلَكْتَ أَوْ هَلَكَ أَوْ طَلَّقَهَا فَلَهَا النِّصْفُ وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ كَامِلَةٌ وَ لَهَا الْمِيرَاثُ؛

از اباعبدالله علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که با زنی ازدواج کرد بدون آن که به او دخول کند پس فرمود اگر (زن) بمیرد یا (مرد) بمیرد یا زن را طلاق

۱. عاملی، نهاية المرام، ج ۱، ص ۳۷۶؛ سبزواری، کفایة، ج ۲، ص ۲۳۶؛ شیخ حر، وسائل الشیعة؛ ج ۲۱، ص

۳۳۳؛ مجلسی، مرآة العقول، ج ۲۱، ص ۲۰۲؛ بحرانی، الحدائق، ج ۲۴، ص ۵۵۴.

۲. سیدابوالحسن، وسیلة النجاة، ص ۷۵۰؛ خوئی، منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳. نجفی، جواهر، ج ۳۹، ص ۳۲۷.

۴. طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۸؛ همو، استبصار، ج ۳، ص ۳۴۳؛ همو، نهاییه؛ ص ۴۷۱؛ ابن براج، مهدب،

ج ۲، ص ۲۰۴؛ کیدری، إصباح الشیعة، ص ۴۲۵؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ج ۷، ص ۴۱۵.

بدهد، پس نصف مهریه برای زن است، باید به طور کامل عده نگه دارد و ارث می‌برد.^۱

۲. صحیحہ زرارہ

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ حَارِيَّةً لَمْ تَدْرِكْ لَأُجَامِعُ مِثْلَهَا أَوْ تَزَوَّجَ رَتَقَاءً فَأَدْخَلَتْ عَلَيْهِ فَطَلَقَهَا سَاعَةً أَدْخَلَتْ عَلَيْهِ قَالَ هَاتَانِ يَنْظُرُ إِلَيْهِنَّ مَنْ يُوْتِقُ بِهِ مِنَ النِّسَاءِ فَإِنْ كُنَّ كَمَا دَخَلْنَ عَلَيْهِ فَإِنَّ لَهَا نِصْفَ الصَّدَاقِ الَّذِي فَرَضَ لَهَا وَ لَأُ عِدَّةٌ عَلَيْهِنَّ مِنْهُ قَالَ فَإِنْ مَاتَ الزَّوْجُ عَنْهُنَّ قَبْلَ أَنْ يُطَلَّقَ فَإِنَّ لَهَا الْمِيرَاثَ وَ نِصْفَ الصَّدَاقِ وَ عَلَيْهِنَّ الْعِدَّةُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا؛

از اباجعفر علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که با دختر نابالغی، که با مثل او مجامعت نمی‌شود، یا با زنی رتقاء (که امکان مجامعت با او وجود ندارد) ازدواج کرد، پس آن زن نزد او فرستاده شد پس آن زن را در همان ساعتی که نزد او فرستاده شد، طلاق داد؛ (امام) فرمود: زنان مورد اعتماد باید به این دو زن نگاه کنند، اگر آنها به همان‌گونه باشند که بر آن مرد داخل شدند (و به آنها دخول نشده باشد)، پس نصف صداق تعیین شده برای آنها است و لازم نیست برای آن مرد عده نگه دارند. (امام) فرمود: اگر زوج قبل از آن‌که آنها را طلاق دهد بمیرد، پس ارث و نصف صداق برای آنها است و باید چهار ماه و ده روز عده نگه دارند.^۲

۳. صحیحہ محمد بن مسلم

عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ تَحْتَهُ امْرَأَةٌ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا قَالَ لَهَا نِصْفُ الْمَهْرِ وَ لَهَا الْمِيرَاثُ كَامِلًا وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ كَامِلَةً؛
یکی از آن دو علیهما السلام در مورد مردی که می‌میرد در حالی که زنی دارد که به او داخل نشده است، فرمود: برای زن نصف مهر و تمام (سهمش از) میراث است و باید عده‌ی کامل نگه دارد.^۳

۱. شیخ طوسی، استبصار، ج ۳، ص ۳۳۹.

۲. همو، تهذیب، ج ۷، ص ۴۶۵.

۳. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۱۸، حدیث ۱.

۴. مرسله عبد الرحمن بن حجاج

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الْمَتَوَفَى عَنْهَا
زَوْجَهَا وَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا إِنَّ لَهَا نِصْفَ الصَّدَاقِ وَلَهَا الْمِيرَاثُ وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ؛

امام علی بن حسین علیه السلام در مورد زنی که شوهرش در حالی مرده است که به او داخل نشده است، فرمود: برای او نصف صداق و تمام (سهمش از) ارث است و باید عده نگه دارد.

از آن جا که قبل از عبدالرحمن بن حجاج در یک طریق صفوان بن یحیی^۱ و در طریق دیگر ابن ابی عمیر هست^۲، بر خلاف ما، مشهور این را معتبر می دانند.

۵. صحیحہ حلبی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنْ لَمْ يَكُنْ قَدْ دَخَلَ بِهَا وَقَدْ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا نِصْفُ مَا
فَرَضَ لَهَا وَلَهَا الْمِيرَاثُ وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ؛

اباعبدالله علیه السلام فرمود: اگر (مرد)، در حالی که برای زن مهری تعیین کرده، به او داخل نشده است، پس برای زن نصف صداق تعیین شده و ارث است و باید عده نگه دارد.^۳

۶. روایت حسن صیقل و ابی العباس

حَمِيدٌ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ وَ أَبُو الْعَبَّاسِ الرَّزَّازُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ
عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَسَنِ
الصَّقَلِيِّ وَ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الْمَرْأَةِ يَمُوتُ عَنْهَا
زَوْجَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ لَهَا نِصْفُ الْمَهْرِ وَ لَهَا الْمِيرَاثُ وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ؛

اباعبدالله علیه السلام در مورد زنی که شوهرش قبل از دخول به او بمیرد، فرمود: برای زن نصف مهر و ارث است و باید عده نگه دارد.^۴

در این روایت طریق «حمید عن ابن سماعه» موثق است و طریق «ابوالعباس الرزاز عن ایوب بن نوح» و طریق «محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان» صحیح است. مراد از ابی العباس نیز فضل بن عبدالملک بقباق است که از اجله ثقات است، حسن

۱. همان، ج ۷، ص ۱۳۲.

۲. همان، ج ۶، ص ۱۱۸، حدیث ۳.

۳. همان، ص ۱۱۸، حدیث ۴.

۴. همان، ص ۱۱۹، حدیث ۱۰.

صیقل هم به نظر ما ثقه است زیرا ابن مسکان، ابان بن عثمان، حماد بن عثمان، فضاله بن ایوب، یونس بن عبدالرحمن که اینها همه از فقهای مهم اصحاب اجماع هستند؛ از حسن صیقل اکثر روایت دارند همچنین در یک مورد صفوان از صیقل نقل کرده است که به احتمال زیاد مراد از صیقل، حسن صیقل باشد. علاوه بر این که ابن مسکان علاوه بر صیقل از ابی العباس نیز روایت را نقل کرده که همین مقدار در صحت روایت کافی است.

۷. موثقه عبید بن زراره

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ أَمْرَةِ هَلْكَ زَوْجِهَا وَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا قَالَ لَهَا الْمِيرَاثُ وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ كَامِلَةٌ وَ إِنْ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا نِصْفُهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا فَلَا شَيْءَ لَهَا؛

عبید بن زراره گفت: از ابا عبدالله ع در مورد زنی که شوهرش، در حالی که به او داخل نشده بود، مرد، پرسیدم، فرمود: برای زن ارث است و باید عده‌ی کامل نگه دارد و در صورتی که (زوج) برای او مهری تعیین کرده پس برای زن نصف مهر است و اگر (زوج) برای او مهری تعیین نکرده است پس برای زن چیزی نیست.^۱

۸. موثقه دیگر عبید بن زراره

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فِي الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجِهَا وَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا قَالَ هِيَ بِمَنْزِلَةِ الْمُطَلَّقَةِ الَّتِي لَمْ يَدْخُلْ بِهَا إِنْ كَانَ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا نِصْفُهُ وَ هِيَ تَرْتُهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا فَلَا مَهْرَ لَهَا وَ هِيَ تَرْتُهُ قُلْتُ وَ الْعِدَّةُ قَالَ كُفَّ عَنْ هَذَا؛

ابا عبدالله ع در مورد زنی که شوهرش، در حالی که به او داخل نشده است، مرد، فرمود: او به منزله‌ی مطلقه‌ای است به او داخل نشده، اگر (شوهر) برای او مهری تعیین کرده پس برای او نصف آن است و (زن) از او ارث می‌برد و اگر (شوهر) برای او مهری تعیین نکرده است پس برای زن مهری نیست و از (شوهر) ارث می‌برد. گفتم: و عده (چطور؟) فرمود: سخن در مورد آن را رها کن (و در کنار مسأله‌ی صداق و میراث مطرح نکن).^۲

۱. همان، ص ۱۲۰، حدیث ۱۱.

۲. همان، ص ۱۱۹، حدیث ۹.

۹. روایت دیگر عبید بن زراره

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فِي الرَّجُلِ يَزُوجُ ابْنَهُ يَتِيمَةً فِي حَجْرِهِ وَابْنَهُ مُدْرِكًا وَالْيَتِيمَةَ غَيْرَ مُدْرِكَةً قَالَ نِكَاحُهُ جَائِزٌ عَلَى ابْنِهِ فَإِنْ مَاتَ عَزَلَ مِيرَاثُهَا مِنْهُ حَتَّى تَدْرِكَ فَإِذَا أُدْرِكَتْ حَلَفْتُ بِاللَّهِ مَا دَعَاها إِلَى أَخْذِ الْمِيرَاثِ إِلَّا رِضَاها بِالنِّكَاحِ ثُمَّ يَدْفَعُ إِلَيْها الْمِيرَاثُ وَنِصْفُ الْمَهْرِ...؛

اباعبدالله^ع، در مورد مردی که دختر یتیم تحت سرپرستی خود را به عقد پسرش در می‌آورد در حالی که پسرش بالغ و دختر یتیم غیربالغ است، فرمود: نکاح او در مورد پسرش جایز و نافذ است، پس اگر (پسرش) بمیرد، سهم ارث دختر از او تا زمانی که به بلوغ برسد کنار گذاشته می‌شود، پس وقتی بالغ شد به خدا قسم داده می‌شود که چیزی جز رضایتش به نکاح او را به (امضای عقد و) دریافت میراث فرا نخوانده است، سپس میراث و نصف مهر به او داده می‌شود...^۱

۱۰. روایت عبید بن زراره و فضل

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ عَبِيدِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ فَضْلِ أَبِي الْعَاسِ قَالَ قُلْنَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ تَزُوجُ امْرَأَةً ثُمَّ مَاتَ عَنْهَا وَ قَدْ فَرَضَ لَهَا الصَّدَاقَ فَقَالَ لَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَ تَرْتُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِنْ مَاتَتْ فَهِيَ كَذَلِكَ؛

عبید بن زراره و فضل گفتند: به اباعبدالله^ع گفتیم: در مورد مردی که با زنی ازدواج می‌کند، سپس می‌میرد در حالی که برای او صدق تعیین کرده است؛ چه می‌گویی؟ پس فرمود: برای او نصف مهر است و از هر چیزی ارث می‌برد و اگر (زن) بمیرد هم همین‌طور است (و ورثه‌ی زن نصف مهر را به ارث می‌برند).^۲

این روایت دو طریق دارد:

الف. الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن أبان بن عثمان عن عبید... که در این طریق فقط درباره معلى «يعرف و ينكر» گفته‌اند، لکن به نظر ما مورد اعتبار است و مرحوم کلینی کتاب و شاء را به وسیله همین معلى نقل کرده است.

۱. صدوق، فقیه، ج ۴، ص ۳۰۹.

۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۱۹، حدیث ۷.

ب. «علی بن اسماعیل عن فضالة بن ایوب عن ابان بن عثمان عن عبید...»^۱ که همه رجال این سند مورد اعتبارند و علی بن اسماعیل همان میثمی است که از وجوه متکلمین امامیه است و صفوان بن یحیی از او روایت می‌کند.

۱۱. صحیحہ ابن ابی یعفر

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي امْرَأَةٍ تُوِّفِيَتْ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا مَا لَهَا مِنَ الْمَهْرِ وَ كَيْفَ مِيرَاثُهَا فَقَالَ إِذَا كَانَ قَدْ فَرَضَ لَهَا صَدَاقًا فَلَهَا نِصْفُ الْمَهْرِ وَ هُوَ بِرِثُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا صَدَاقًا فَلَا صَدَاقَ لَهَا — وَ قَالَ فِي رَجُلٍ تُوِّفِيَ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِامْرَأَتِهِ قَالَ إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا نِصْفُ الْمَهْرِ وَ هِيَ تَرِثُهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَا مَهْرَ لَهَا؛

اباعبدالله ع در مورد میزان مهر و چگونگی میراث زنی که قبل از آن که به او دخول شود، مرد، پس فرمود: در صورتی که (زوج) برای او صدیقی تعیین کرده، پس برای زن نصف آن مهر است و مرد از او ارث می‌برد و اگر برای او صدیقی را تعیین نکرده است، پس برای زن صدیقی نیست - در نقل کافی اضافه می‌کند - و در مورد مردی که قبل از آن که به همسرش داخل شود، مرد فرمود: اگر برای او مهری تعیین کرده پس برای زن نصف آن مهر است و زن از او ارث می‌برد و اگر برای او مهری را تعیین نکرده است پس برای زن مهری نیست.^۲

۱۲. صحیحہ زراره

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا أَوْ يَمُوتَ الزَّوْجُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا فَقَالَ أَيُّهُمَا مَاتَ فَلِلْمَرْأَةِ نِصْفُ مَا فَرَضَ لَهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا فَلَا مَهْرَ لَهَا؛
زراره گفت: از او در مورد زنی که قبل از آن که به او دخول شود، می‌میرد یا زوج قبل از آن که به او داخل شود می‌میرد، پرسیدم، پس فرمود: هر کدام که بمیرد پس برای زن نصف آن چیزی است که (زوج) برایش تعیین کرده است و اگر برای او چیزی تعیین نکرده است پس مهری برای او نیست.^۳

تاجتاد

مقدار مهریه زن، در صورت فوت پیش از دخول

۱. طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۷.

۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۱۹، حدیث ۶.

۳. همان، ص ۱۱۹، حدیث ۵.

۱۳. صحیحہ ابی عبیدہ حداء

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع... فَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ الَّذِي أَدْرَكَ قَبْلَ الْجَارِيَةِ وَرَضِيَ بِالنِّكَاحِ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ تُدْرِكَ الْجَارِيَةَ أَوْ تَرْتُهُ قَالَ نَعَمْ يَعْرَلُ مِيرَاثُهَا مِنْهُ حَتَّى تُدْرِكَ فَتَحْلِفُ بِاللَّهِ مَا دَعَاها إِلَى أَخْذِ الْمِيرَاثِ إِلَّا رِضَاها بِالْتَّرْوِيجِ ثُمَّ يُدْفَعُ إِلَيْهَا الْمِيرَاثُ وَنِصْفُ الْمَهْرِ؛

ابوعبیده گفت: از اباجعفر علیه السلام پرسیدم ... گفتیم: پس اگر مرد پیش از دختر به بلوغ رسید و به نکاح رضایت داد سپس، قبل از آنکه جاریه به بلوغ برسد، مرد، آیا (دختر) از او ارث می‌برد؟ فرمود: بله، ارث او تا زمانی که بالغ شود، کنار گذاشته می‌شود پس به خداوند قسم می‌خورد که چیزی جز رضایتش به تزویج او را به گرفتن میراث فرا نخوانده است، سپس میراث و نصف مهر به او پرداخته می‌شود.^۱

۱۴. مرسله ابن بکیر

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ أُرْسِلَ يَخْطُبُ عَلَيْهِ امْرَأَةً وَ هُوَ غَائِبٌ فَأَنْكَحُوا الْغَائِبَ وَ فَرَضَ الصَّدَاقَ ثُمَّ جَاءَ خَيْرُهُ بَعْدَ أَنْ تُوْفِيَ بَعْدَ مَا سَقَى الصَّدَاقَ فَقَالَ إِنْ كَانَ أُمْلِكُ بَعْدَ مَا تُوْفِيَ فَلَيْسَ لَهَا صَدَاقٌ وَ لَا مِيرَاثٌ وَ إِنْ كَانَ أُمْلِكُ قَبْلَ أَنْ يَتُوْفَى فَلَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَ هِيَ وَارِثَةٌ وَ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ؛

از اباعبدالله علیه السلام (پرسیده شد) در مورد مردی که در حالی که غایب بود، (فردی را) فرستاد که زنی را برای او خواستگاری کند، پس آن‌ها (زن) را به عقد او درآوردند و صدقاتی نیز تعیین شد، سپس خبر او رسید که پس از پرداخت صداق، مرده است، پس فرمود: اگر زن پس از مرگ او به عقدش درآورده شده است پس برای او صداق و میراثی نیست و اگر پیش از مرگ او به عقدش در آورده شده است، پس برای او نصف صداق و (زن) وارث او است و باید عده نگه دارد.^۲

۱۵. مرسله جمیل بن صالح

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي أُخْتَيْنِ أُهْدِيَتَا إِلَى أَخَوَيْنِ فِي لَيْلَةٍ فَأُدْخِلَتْ امْرَأَةٌ هَذَا عَلَى هَذَا وَ أُدْخِلَتْ امْرَأَةٌ هَذَا عَلَى هَذَا قَالَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الصَّدَاقُ

۱. همان، ج ۵، ص ۴۰۱.

۲. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۳۶۷.

بِالْعَشِيَانِ وَإِنْ كَانَ وَلِيَهُمَا تَعَمَّدَ ذَلِكَ أُغْرِمَ الصَّدَاقَ وَلَا يَقْرَبُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا امْرَأَةً حَتَّى تَنْقَضِيَ الْعِدَّةُ فَإِذَا انْقَضَتِ الْعِدَّةُ صَارَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا إِلَى زَوْجِهَا بِالنِّكَاحِ الْأَوَّلِ قَبْلَ لَهُ فَإِنْ مَاتَ قَبْلَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ قَالَ فَقَالَ يَرْجِعُ الزَّوْجَانِ بِنِصْفِ الصَّدَاقِ عَلَى وَرَثَتِهِمَا وَ يَرْتَانِهِمَا الرَّجُلَانِ قَبْلَ فَإِنْ مَاتَ الرَّجُلَانِ وَ هُمَا فِي الْعِدَّةِ قَالَ تَرْتَانِهِمَا وَ لُهُمَا نِصْفُ الْمَهْرِ الْمَسْمُومِ وَ عَلَيْهِمَا الْعِدَّةُ بَعْدَ مَا تَفَرَّغَا مِنَ الْعِدَّةِ الْأُولَى تَعْتَدَانِ عِدَّةَ الْمَتَوَفَى عَنْهَا زَوْجِهَا؛

بعضی از اصحاب اباعبداللہ (از ایشان) در مورد دو خواهر که در یک شبی به دو برادر داده شدند پس زن یکی بر دیگری و زن آن دیگری بر این یکی وارد شد، (پرسیده شد)، (امام) فرمود: برای هر یک از دو زن، در صورت جماع، صداق است و اگر ولی این دو (زن) عمداً چنین کرده است باید صداق را جبران کند و هیچ یک از دو مرد نباید تا پایان عده، به زن خود نزدیک شود، پس وقتی عده منقضی شد هر کدام از دو زن به زوج خود طبق نکاح اول بازمی‌گردد. به ایشان گفته شد: اگر آن دو زن قبل از انقضای عده بمیرند (چطور؟) پس فرمود: دو زوج به ورثه‌ی آن دو زن برای (گرفتن) نصف صداق رجوع می‌کنند و از آن دو زن ارث (هم) می‌برند. گفته شد: پس اگر دو مرد در حالی بمیرند که آن دو زن در عده هست (چطور؟) فرمود: آن دو زن از آن دو مرد ارث می‌برند و برای آن‌ها نصف مهر مشخص شده است و باید، بعد از آن‌که از عده‌ی اول فارغ شدند، برای زوج خود عده‌ی وفات نگه دارند.^۱

البته این روایت بنا بر مشهور چون حسن بن محبوب که از اصحاب اجماع است آن را از جمیل بن صالح روایت می‌کند روایت معتبری خواهد بود.

۱۶. صحیحہ محمد بن مسلم

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ ثُمَّ يَمُوتُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا فَقَالَ لَهَا الْمِيرَاثُ كَامِلًا وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا وَإِنْ كَانَ سَمَى لَهَا مَهْرًا يَعْنِي صَدَاقًا فَلَهَا نِصْفُهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَى لَهَا مَهْرًا فَلَا مَهْرَ لَهَا؛

محمد بن مسلم گفت: از اباجعفر (ع)، در مورد مردی که با زنی ازدواج می‌کند سپس قبل از آن که به او داخل شود می‌میرد، پرسیدم؛ پس فرمود:

۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۰۷، حدیث ۱۱.

برای زن میراث کامل است و باید چهار ماه و ده روز عده نگه دارد و در صورتی که (مرد) برایش مهری - یعنی صدیقی - تعیین کرده پس برای زن نصف آن است و اگر برای او مهری تعیین نکرده است، پس برای او مهری نیست.^۱

۱۷. مرسله صدوق

قال: وقال عليه السلام في حديث آخر: ان كان دخل بها فلها الصداق كاملاً؛
و حضرت در حدیثی دیگر فرمود: اگر به او داخل شده است پس برای او
صداق کامل است.^۲

این روایت را شیخ صدوق به دنبال روایت قبلی ذکر می‌کند و ظاهراً استدلال به مفهوم آن است؛ چرا که روایت دلالت می‌کند بر اینکه دخول شرط صداق کامل، است.

۱۸. موثقه یونس بن یعقوب

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا يُوجِبُ الْمَهْرُ إِلَّا الْوِقَاعَ فِي الْفَرْجِ؛
یونس بن یعقوب گفت: از اباعبدالله عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: هیچ چیز، جز
نزدیکی در فرج، مهر را واجب نمی‌کند.^۳

وجه استدلال به این روایت این است که بر خلاف نظر کسانی که موت را هم مثل دخول موجب استقرار مهر کامل می‌دانند، این روایت فقط دخول را موجب استقرار مهر می‌داند.

۱۹. موثقه دیگر یونس بن یعقوب

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَأَغْلَقَ بَاباً وَ أَرْحَى سِتْرًا وَ لَمَسَ وَ قَبَّلَ ثُمَّ طَلَّقَهَا أَوْ يُوجِبُ عَلَيْهِ الصِّدَاقُ قَالَ لَا يُوجِبُ عَلَيْهِ الصِّدَاقُ إِلَّا الْوِقَاعَ؛
یونس بن یعقوب گفت: از اباعبدالله عليه السلام در مورد مردی پرسیدم که با زنی ازدواج کرد، پس دری را قفل کرد و رواندازی گسترد و لمس کرد و بوسید سپس آن زن را طلاق داد، آیا صداق بر او لازم است؟ فرمود:
چیزی، جز نزدیکی، صداق را بر او واجب نمی‌کند.^۴

۱. صدوق، فقیه، ج ۴، ص ۳۱۲، حدیث ۵۶۷۱.

۲. همان، حدیث ۵۶۷۲.

۳. شیخ حر، وسائل، ج ۲۱، ص ۳۲۰؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۰۶، حدیث ۵.

۴. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۰۹، ح ۵؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۰۶.

به نظر ما این روایت با خبر قبلی یکی است اگر چه سندهایشان مختلف است؛ سند اولی «علی بن حسن بن فضال عن محمد بن الولید عن یونس بن یعقوب» است و سند این «حسن بن فضال عن یونس بن یعقوب» است که حسن پدر علی بن فضال است. اشکال: اگر مرجع ضمیر در «لا یوجب علیه» «رجل» باشد استدلال صحیح است و لکن ممکن است مرجع ضمیر را «رجل مطلق» بدانیم در این صورت استدلال به این روایت برای صورت فوت مخدوش است.

۲۰. روایت محمد بن مسلم

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَهْرِ مَتَى يَجِبُ قَالَ إِذَا أُرْحِيتِ السُّتُورُ وَأُجِيفَ الْبَابُ...؛

محمد بن مسلم گفت: از اباجعفر ع در مورد مهر پرسیدم که چه زمان واجب می‌شود؟ فرمود: وقتی بسترها گسترده و در بسته شد (مهر واجب می‌شود).^۱

که در اینجا سوال از استقرار مهر است و جواب حضرت این است که میزان برای استقرار مهر دخول است^۲ و ظاهرش این است که چیز دیگری منشأ استقرار مهر نیست.

تأیید

توضیحی درباره سه روایت اخیر: در روایت «لا یوجب المهر الا الوقاع فی الفرج» و همین طور «لا یوجب علیه الصداق الا الوقاع» یا باید مقدر و مستثنی منه را «شیء» بگیریم و یا باید جمعاً بین الأدله مقدر را عبارت از «تمتع» بگیریم، علی‌ای حال مقدار دلالت این روایات به حسب ظاهر حصر مطلق است؛ یعنی دلالت می‌کنند بر اینکه چیزی که موجب مهر است فقط دخول است، لکن این ظهور در صورتی که ادله‌ای قائم شود بر اینکه چیز دیگری هم موجب مهر است، قابل حمل بر حصر اضافی است و لذا بدین صورت با آنها قابل جمع خواهد بود و تنافی نخواهد داشت.

۲۱. روایت حلبی

الْحَلْبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانَ وَجَبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ؛

۱. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۴۶۶؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۰۸.
 ۲. توضیح این که اگر چه لفظ دخول در روایت نیامده است، لکن مستفاد از روایات دیگر همین باب این است که ارشاء ستور و اغلاق باب را اماره بر دخول می‌دانسته‌اند مثلاً در روایت ۱۱ همین باب می‌فرماید «و خلاؤه بها دخول».

در صورتی که دو ختنه‌گاه با هم برخورد کنند مهر و عده واجب می‌شود.^۱

۲۲. روایت عبدالله بن سنان

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِذَا أُدْخِلَهُ وَجِبَ الْغُسْلُ وَالْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ؛

زمانی که آلت را داخل کند غسل و مهر و عده واجب می‌شود.^۲

صاحب وسائل خواسته اند از این دو روایت اخیر استفاده کنند که مهر کامل فقط با دخول استقرار پیدا می‌کند؛ ولی برداشت مزبور درست نیست؛ زیرا این دو روایت در مقام بیان این است که معیار در تحقق دخول چیست و با چه مقدار محقق می‌شود و آیا نیاز به انزال هست یا نه؟ ولی دلالت بر اینکه تنها دخول موجب استقرار مهر است نمی‌کنند؛ نظیر اینکه گفته شود که: اگر زنی زنا کند و شوهر داشته باشد کشته می‌شود. که مفهوم این کلام این نیست که شوهر داشتن علت منحصره برای قتل اوست.

روایات استقرار مهر

در مقابل بیست روایتی که دلالت بر تنصیف مهر در صورت موت احدالزوجین می‌کند ۹ روایت دلالت بر استقرار مهر با موت یکی از آنها می‌کند که در ذیل به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

۱. روایت سلیمان بن خالد

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا وَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا فَقَالَ إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا مَهْرُهَا وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ وَلَهَا الْمِيرَاثُ؛

از او در مورد (زنی) که زوجها، در حالی که به او داخل نشده است، مرده است پرسیدم، پس فرمود: در صورتی که برای او مهری تعیین کرده، پس برای زن مهرش است و باید عده نگه دارد و ارث می‌برد.^۳

سند این روایت در جامع الاحادیث به این صورت است که: «سعد بن عبدالله عن ابراهیم بن مهزیار عن علی أخیه عن عثمان بن عیسی عن سماعه و ابن مسکان عن

۱. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۰۹؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۰۵، حدیث ۱.

۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۰۹؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص، حدیث ۲.

۳. طوسی، استبصار، ج ۳، ص ۳۴۰.

سلیمان بن خالد...^۱ و در سند این روایت دو نقصان در جامع الاحادیث واقع شده است: اول اینکه ظاهر این سند این است که عثمان بن عیسی از سماعه و ابن مسکان و آنها از سلیمان بن خالد و او از امام علیه السلام سوال می‌کند، در حالی که هم به اقتضاء طبقه و هم به طوری که در تهذیب و استبصار آمده است و صاحب وسائل هم آن را درست آورده است، در یک سند سماعه بدون واسطه از امام علیه السلام همین سوال را کرده است و در سند دیگر عثمان بن عیسی از ابن مسکان و او از سلیمان و او از امام علیه السلام سوال می‌کند.

دوم: اینکه این روایت یک سند دیگر هم دارد که در تهذیب و استبصار همین روایت را از کتاب «حسین بن سعید عن عثمان بن عیسی عن سماعه قال: سألته...» هم نقل کرده‌اند^۲، ولی جامع الاحادیث این سند را نیاورده است.

۲. روایت اَبی الصَّبَّاحِ کَنَانی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا تَوَفَّى الرَّجُلُ عَنِ امْرَأَتِهِ وَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا فَلَهَا الْمَهْرُ كُلُّهُ إِنْ كَانَ سَمَى لَهَا مَهْرًا وَ مَهْرًا مِنَ الْمِيرَاثِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَى لَهَا مَهْرًا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَهْرٌ وَ كَانَ لَهَا الْمِيرَاثُ...؛

اباعبدالله علیه السلام فرمود: در صورتی که مرد، در حالی که به همسرش داخل نشده است، بمیرد، پس برای زن کل مهر است اگر (زوج) برای او مهری را تعیین کرده و برای زن کل سهمش از میراث است و اگر برای او مهری تعیین نشده است، مهری ندارد و ارث می‌برد.^۳

۳. صحیحہ حلبی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا إِذَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا مَهْرُهَا الَّذِي فَرَضَ لَهَا وَ لَهَا الْمِيرَاثُ...؛

اباعبدالله علیه السلام در مورد زنی که زوجها را در حالی که به او داخل نشده است، مرد فرمود: اگر برای او مهری تعیین کرده بود، پس برای زن همان مهر تعیین شده است و ارث می‌برد.^۴

۱. بروجردی، جامع أحادیث الشيعة، ج ۲۶، ص ۵۴۸.

۲. طوسی، استبصار، ج ۳، ص ۳۴۰؛ همو، تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۵.

۳. همو، استبصار، ج ۳، ص ۳۴۰.

۴. همان، ص ۳۴۱.

۴. صحیحہ منصور بن حازم

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَمُوتُ عَنْهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا
قَالَ لَهَا صَدَاقُهَا كَامِلًا وَ تَرْتُهُ...؛

منصور بن حازم گفت: از اباعبدالله ع در مورد مردی پرسیدم که با زنی ازدواج می‌کند پس قبل از آن که به او داخل شود می‌میرد، فرمود: برای زن همه‌ی صداقش است و از (مرد) ارث می‌برد.^۱

۵. موثقه منصور بن حازم

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ رَجُلٌ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ سَمَّى لَهَا صَدَاقًا ثُمَّ مَاتَ عَنْهَا وَ لَمْ
يَدْخُلْ بِهَا قَالَ لَهَا الْمَهْرُ كَامِلًا وَ لَهَا الْمِيرَاثُ قُلْتُ فَإِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْكَ أَنَّ لَهَا نِصْفَ
الْمَهْرِ قَالَ لَا يَحْفَظُونَ عَنِّي إِنَّمَا ذَلِكَ لِلْمُطَلَّعَةِ؛

منصور بن حازم گفت: به اباعبدالله ع گفتم: مردی با زنی ازدواج کرد و برای او صدیقی تعیین کرد سپس، در حالی که به او داخل نشده بود، مرد، فرمود: برای زن کل مهر است و ارث می‌برد. گفتم: پس آن‌ها از شما روایت کردند که برای زن نصف مهر است؛ فرمود: (این را) از من حفظ نکرده‌اند، به درستی که آن (حکم) برای مطلقه است.^۲

۶. روایت دعائم الاسلام

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ لَمْ يَفْرِضْ لَهَا صَدَاقًا فَمَاتَ
عَنْهَا أَوْ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ إِنْ طَلَّقَهَا فَلَيْسَ لَهَا صَدَاقٌ — إِي ان قَالَ — وَ
إِنْ مَاتَ عَنْهَا أَوْ مَاتَتْ عَنْهُ فَلَهَا الصَّدَاقُ كَامِلًا؛

جعفر بن محمد ع در مورد مردی که با زنی ازدواج کرد، بدون آن که برای او صدیقی تعیین کند، سپس، پیش از آن که به او داخل شود، مرد یا او را طلاق داد، فرمود: اگر او را طلاق داد، پس برای زن صدیقی نیست - تا آنجا که فرمود: - و اگر مرد بمیرد یا زن بمیرد، پس برای زن صدیق کامل است.^۳

۱. همو، تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۶.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۴۸.

۳. مغربی، دعائم، ج ۲، ص ۲۲۴.

۷،۸،۹. روایت زراره، حلبی و ابی بصیر

عنه رضی الله عنه أيضا أنه قال في المتوفى عنها زوجها إذا لم يدخل بها: إن كان فرض لها مهرا فلها مهرها و عليها العدة و لها الميراث و عدتها أربعة أشهر و عشرًا كعدة التي دخل بها و إن لم يكن فرض لها مهرا فلا مهر لها و عليها العدة و لها الميراث؛
اباعده الله رضی الله عنه در مورد زنی که زوجهش می‌میرد، در صورتی که به او داخل نشده باشد، فرمود: اگر برای او مهری تعیین کرده بود پس برای زن مهرش است و باید عده نگه دارد و ارث می‌برد و عده‌اش، همانند زنی که به او دخول شده، چهار ماه و ده روز است و اگر برای او مهری تعیین نشده است، پس مهری برای او نیست و باید عده نگه دارد و ارث می‌برد.
این روایت با سه سند مختلف از زراره، حلبی و ابی بصیر نقل شده است.^۱

جمع بین روایات مسأله

در کلمات فقهاء دو راه برای جمع بین این روایات مسأله ذکر نموده‌اند که یکی از شیخ طوسی در تهذیب است و دیگری از صاحب ریاض است و در صورت صحیح بودن یکی از آنها، دیگر نوبت به تعارض و مرجح‌ها نمی‌رسد.

تأیید

۱. جمع شیخ طوسی: تفصیل بین موت زوج و موت زوجه

ایشان می‌فرماید: در صورتی که مرد فوت کند، روایاتی که دلالت بر تنصیف مهر می‌کنند را حمل می‌کنیم بر اینکه مستحب مؤکد است که زن از نصف دیگر مهر خود که به موجب روایات استقرار مهر با موت، حق اوست صرف نظر کند. اگر بگویید: که چرا روایات استقرار مهر را حمل بر استحباب دادن تمام مهر بر مرد نمی‌کنید، تا اینکه روایات تنصیف نیازی به حمل نداشته باشند؟ در پاسخ می‌گوییم: بله این احتمال هم هست، لکن چون این روایات موافق با ظاهر کتابند که به مقتضای آیه شریفه دادن همه مهر را پس از ازدواج لازم کرده است، ما در روایات تنصیف تصرف نموده و آنها را حمل بر استحباب می‌کنیم. و اما در صورتی که زن فوت کرده باشد، با توجه به اینکه

مقدار مهریه زن، در صورت فوت یکی از زوجین قبل از مباشرت

۱. طوسی، استبصار، ج ۳، ص ۳۴۱.

روایات تنصیف مهر در این صورت معارضی در بین روایات ندارند، در این صورت حکم به تنصیف مهر می‌شود.^۱

اشکال اول: اگر این حمل را نسبت به ۱۷ روایت از روایات تنصیف بپذیریم؛ با این توجیه که در آنها عبارتی مثل «لها النصف» آمده است و می‌توان گفت که با توجه به استحباب صرف نظر کردن زن از نصف مهریه، ادعاً گفته شده است که برای او نصف مهر است. ولی در سه روایت این حمل خیلی بعید است و آنها عبارتند از: ۱. مرسله جمیل بن صالح^۲؛ ۲. روایت عبید بن زراره^۳؛ ۳. صحیحہ ابی عیبده حذاء^۴؛ چرا که در مرسله جمیل در صورت فوت زن‌ها قبل از دخول می‌فرماید: «یرجع الزوجان بنصف الصداق علی ورثتهما» یعنی شوهرها نصف مهریه‌ای را که داده‌اند از وارث‌های زن‌ها پس بگیرند و این صریح در این است که آن نصف مورد مطالبه حق اینهاست، در حالی که این نمی‌سازد با قول به اینکه تمام مهر حق زن‌هاست لکن استحباب دارد که از نصفش صرف نظر کنند.

و همین طور در روایت عبید بن زراره و صحیحہ ابی عیبده که موردشان در جایی است که زن می‌خواهد پس از بلوغ عقدی را که برای او شده است - و از طرف شوهر نفوذ داشته است، لکن شوهر قبل از بلوغ او فوت کرده است - امضاء کند می‌فرماید: «ثم یدفع الیها المیراث و نصف المهر» این تعبیر با استحقاق تمام مهر توسط زوجه سازگاری ندارد، مگر در صورتی که ادعا شود که زن‌ها غالباً راضی هستند که از نصف حق خود صرف نظر کنند و آن را نگیرند و به خاطر این غلبه چنین تعبیری شده است، در حالی که چنین رضایتی نادر است و حمل روایت بر مورد نادر قبیح است؛ بنابراین به نظر می‌رسد که این جمع از جمع‌های عرفی نیست.

اشکال دوم: تفصیلی که ایشان بین موت زوجه و موت زوج داده است و در صورت موت زوجه او را مستحق نصف مهر دانسته است، از دو جهت مخدوش است:

۱. همو، تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۷.

۲. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۰۷.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۱۹.

۴. همان، ج ۵، ص ۴۰۱.

جهت اول: این که ایشان ادعاء نموده است که روایات دال بر تنصیف مهر در صورت فوت زن معارضی ندارد و سایرین هم نوعاً این را گفته‌اند، حرف درستی نیست؛ چرا که دو روایت معارض وجود دارد که عبارتند از:

الف. موثقه منصور بن حازم که حضرت به صورت ضابطه کلی می‌فرماید: «انما ذلك للمطلقة»^۱ یعنی مسأله تنصیف مهریه فقط در مطلقه هست.

ب. روایت دعائم الاسلام که می‌فرماید: «و ان مات عنها او مات عنه فلها الصداق كاملاً»^۲ که اینها دلالت می‌کنند که مهریه زن در صورت فوت او قبل از دخول هم مثل صورت فوت شوهرش قبل از دخول، کامل است.

جهت دوم: این تفصیل بین موت زن و موت مرد اگر چه نسبت به یکی از روایات یعنی موثقه ابن ابی یعفر^۳ - که مرحوم شیخ فقط قسمت اول آن را که راجع به فوت زن است نقل کرده است ولی مرحوم کلینی قسمت دومی را هم به آن اضافه کرده است که راجع به فوت مرد است و معلوم نیست که این دو قسمت در یک جلسه بوده باشند - می‌تواند با توجه به احتمال در دو جلسه بودن، قابل توجیه باشد^۴ و لکن نسبت به چند روایت دیگر چنین تفصیلی قابل توجیه و مورد قبول عرف نیست و آنها عبارتند از: ۱. موثقه عبید بن زراره^۵ که در آن داشت «ان هلکت او هلک او طلقها فلها النصف»؛ استفاده تفصیل از این روایت صحیح نمی‌باشد زیرا استفاده تفصیل از این روایت دو تقریب وجود دارد که هیچ یک درست نیست:

تقریب اول: مراد روایت این است که «ان هلکت فلها النصف حقيقة و ان هلک فلها النصف ادعاء»

اشکال: تعبیر هلک، هلکت و طلق در سیاق واحدند و نمی‌شود چنین تقدیر گرفت که اگر زن فوت کند حقیقتاً می‌گوییم که نصف مهر برای زن است و اما اگر مرد فوت

۱. طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۸.

۲. مغربی، دعائم، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۱۹.

۴. یعنی فقط صدر روایت را اخذ کنیم ولی با وجود روایات فراوان درباره تنصیف نمی‌توانیم فقط این روایت را اخذ کنیم.

۵. همان، ص ۱۱۸، حدیث ۲.

کرده باشد ادعاء می‌گوییم که نصف مهر برای اوست.
تقریب دوم: حکم به تنصیف در صورت فوت مرد تقیه‌ای است ولی در صورت فوت زن و طلاق تقیه در کار نیست،
اشکال: اولاً: چنین تفکیک‌هایی، عقلایی و مورد قبول عرف نیست. ثانیاً: عامه هم در صورت فوت مرد و هم صورت فوت زن قائل به تنصیف هستند.
۲. معتبره عبید بن زراره و الفضل ابی العباس^۱ که در آن می‌فرماید «لها نصف الصداق و ترثه من کل شیء و ان ماتت فهی کذلک»

۳. صحیح زراره که در آن می‌فرماید: «أیهما مات فللمرأة نصف ما فرض لها»^۲
۴. مرسله جمیل که در آن آمده است: «فإن ماتنا قبل انقضاء العدة قال فقال يرجع الزوجان بنصف الصداق علی ورثتهما و یرثانہما الرجلان قیل فإن مات الرجلان و ہما فی العدة قال ترثانہما و لہما نصف المہر المسمی»^۳
در این سه روایت هم همان استبعاد تفکیک که در مورد روایت اولی گفته شد وجود دارد. پس این تفصیلی که شیخ داده است به هیچ وجه قابل پذیرش نیست و چنین جمعی نمی‌تواند مورد قبول عرف و عقلاء باشد.

۲. جمع صاحب ریاض

ایشان می‌گویند: روایات تنصیف صراحت در تنصیف دارند، در حالی که روایات استقرار مهر ظهور در مهر کامل دارند و قابلیت دارند که حمل بشوند بر همان مهری که حق اوست و این هم با مهر کامل می‌سازد که با دخول استقرار پیدا می‌کند و هم با نصف مهر که در صورت‌های دیگر مثل موت یکی از آنها قبل از دخول ثابت می‌شود، پس تعیین مقدار آن را باید از دلیل دیگر استفاده نمود که همان روایات تنصیف می‌باشند، بالاخره می‌گویند ما اینگونه جمع می‌کنیم «و لو بعد فی بعضہا» اگر چه چنین

۱. همان، ص ۱۱۹، حدیث ۷.

۲. همان، ص ۱۱۹، حدیث ۵.

۳. همان، ج ۵، ص ۴۰۷، حدیث ۱۱.

جمعی نسبت به بعضی از روایات بعید است.^۱

اشکال: روایات استقرار مهر با موت اصلاً قابلیت چنین حملی را ندارند چرا که کامل بودن مهر در اکثر آنها مورد تصریح قرار گرفته است که عبارتند از: ۱. در روایت ابی الصباح الکنانی می‌فرماید: «فلها المهر كله»؛ ۲. در صحیحه منصور بن حازم می‌فرماید: «لها صداقها كاملا»؛ ۳. در موثقه منصور بن حازم می‌فرماید: «لها المهر كاملا»؛ ۴. در روایت دعائم الاسلام هم می‌فرماید: «فلها الصداق كاملا».^۲ در بقیه روایات، در سیاق واحد دو بار مهر ذکر شده است که از یکی قطعاً تمام مهر اراده شده است و فهم عرفی اقتضاء می‌کند که از دیگری هم همان تمام مهر اراده شده باشد و حمل آن به غیر آن خلاف فهم عرف بوده و مورد قبول آنها نیست که عبارتند از: ۱. روایت سلیمان بن خالد که حضرت در آن می‌فرماید: «ان كان فرض لها مهرها فلها مهرها»؛^۳ ۲. صحیحه حلبی که حضرت در آن می‌فرماید: «ان كان فرض لها مهرها فلها مهرها الذی فرض لها»^۴ که خیلی بعید است که «فرض» دومی را مجهول بخوانیم، عرف این را نمی‌پذیرد.

مقتضای مراجعه به اخبار ترجیح

با توجه به این که راههایی که برای جمع دلالتی بین اخبار مختلف در مسأله گفته شده بود، قابل پذیرش عقلاء نبوده و جمع عرفی نیستند، این روایات با همدیگر متعارض و غیر قابل جمع می‌شوند و باید احکام خبرین متعارضین را در موردشان جاری نماییم.

۱. ترجیح اخبار استقرار مهر به دلیل موافقت با کتاب

بعضی گفته‌اند: با توجه به موافقت روایات استقرار مهر با آیه شریفه ﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾^۵ باید آنها را اخذ نماییم

۱. حائری، ریاض، ج ۱۲، ص ۴۱.

۲. طوسی، استبصار، ج ۳، ص ۳۴۰؛ همو، تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۶؛ همان، ج ۸، ص ۱۴۸؛ مغربی، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳. طوسی، استبصار ج ۳، ص ۳۴۰.

۴. همان، ج ۳، ص ۳۴۱.

۵. سوره نساء، آیه ۴.

و بر روایات تصنیف ترجیح بدهیم.

وجه موافقت روایات استقرار با آیه شریفه این است که ظاهر آیه شریفه، لزوم پرداخت مهریه کامل است و این حکم اطلاق دارد و شامل فرض موت احد الزوجین قبل از مباشرت نیز می‌شود.

اشکال اول: چنین دلالتی برای آیه ثابت نیست زیرا آیه نسبت به اینکه مهر به چه چیزی مستقر می‌شود عنایت ندارد و این آیه در صدد بیان حکم شرعی نیست، بلکه در مقام بیان یک پیام اخلاقی است.

و شاهد آن استفاده از کلمه «نحله» است که یا به معنای این است که مهریه را بر خود دین حساب کنید و یا به معنای این است که همان مهریه‌ای را که مستقر شده هدیه گونه و همراه با احترام بپردازید؛ و روشن است که در هر دو معنا نحله مفعول مطلق نوعی است در حقیقت آیه در مقام این است که نحوه ایتاء مهریه به شکل نحله باشد نه این که در مقام این باشد که تمام مهریه را پرداخت کنید تا بیان حکم شرعی باشد.

و شاهد دیگر آوردن این جمله است که «فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» یعنی اگر با طیب نفس از چیزی از آن گذشت کردند پس آن را به گوارایی مصرف کنید؛ که ظاهر این جمله نیز بیان یک حکم اخلاقی است.

بنابراین این آیه ناظر به اسباب استقرار نیست که بگویید که تمام مهرها استقرار دارند تا اینکه در تمام مواردی که فسخ قبل از دخول توسط زن یا مرد هست و یا انفساخ هست و مهری نیست، بگوییم که آیه شریفه در آنها تخصیص خورده است.

اشکال دوم: صاحب ریاض می‌فرماید: آیه شامل صورت فوت زن و مرد مخصوصاً فوت مرد نیست زیرا آیه خطاب به شوهرهای زنده است نه مرده تا شامل حکم فوت هم بشود.^۲

اشکال سوم: حتی اگر بپذیریم که آیه دلالت بر استقرار تمام مهریه دارد، ولی در روایات مخالف با کتاب، یک خصوصیتی هست که قاعده عام ترجیح به موافقت با

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۵۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۲.

۲. حائری، ریاض المسائل، ج ۱۲، ص ۴۲. خطاب در این دو زندگان است و مطلق نیست.

ظاهر کتاب در اینجا جاری نمی‌شود و آن عبارت از این است که اولاً: این روایات قطعی الصدوراند و ثانیاً: مخالف با عامه‌اند و ثالثاً: اگر بخواهیم از آنها به خاطر مخالفت با عموم آیه مذکور، دست برداریم، از آنجائی که صدور این روایات قطعی است باید توجیهی برای صدور این روایات وجود داشته باشد در حالی که غیر از دلالت بر تنصیف مهر توجیه مقبول دیگری وجود ندارد.

بنابراین نمی‌توانیم از ادله ترجیح به موافقت ظاهر کتاب، ترجیح استفاده کنیم؛ چرا که کاشفیت موافقت کتاب از حکم واقعی با وجود این اشکالات از بین می‌رود، خصوصاً با استفاده‌ای که از روایت عمر بن حنظله و غیر آن می‌شود که وجه مرجح قرار دادن موافقت با ظاهر کتاب این است که نظرات عامه نوعاً و به حسب غلبه مخالف با کتابند.

۲. ترجیح اخبار استقرار مهر به موثقه منصور بن حازم

عده‌ای گفته‌اند: ما در اینجا دلیل خاص بر تقدیم روایات استقرار مهر داریم و آن موثقه منصور بن حازم^۱ است که سائل در آن می‌پرسد: «فَإِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْكَ أَنَّ لَهَا نِصْفَ الْمَهْرِ؟» و حضرت جواب می‌دهد: «لَا يَحْفَظُونَ عَنِّي إِذَا دَخَلَ لَكَ لِلْمُطَلَّقَةِ»، پس حضرت به طور روشن فرموده است که مراد ما از روایات تنصیف خصوص مهر برای مطلقه قبل از دخول بوده است و چون مطلب را درست حفظ نمی‌کنند چنین نسبتی به ما داده‌اند که در صورت مرگ یکی از زوجین قبل از دخول هم مهر نصف می‌شود.

اشکال: در اینکه مراد از عبارت «لَا يَحْفَظُونَ عَنِّي» چیست سه احتمال وجود دارد که ترجیح اخبار استقرار مهر بنا بر دو معنای اول صحیح است ولی اولاً: این دو معنی مخدوش هستند و ثانیاً: در مراد از روایت احتمال سومی وجود دارد که ترجیح اخبار استقرار با توجه به آن احتمال صحیح نیست و وجود این احتمال باعث اجمال روایت شده و از قابلیت استدلال خارج می‌شود.

معنای اول: مراد حضرت این است که روات مقصود حضرت را اشتباه فهمیده‌اند. اشکال: این معنی، مخدوش است زیرا مورد سوال یک مسأله ریز و دقیقی نیست که

۱. طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۸.

کمتر کسی متوجه آن بشود و امکان ندارد اجلاء و بزرگان در بیست روایت، مسأله موت را پرسیده باشند و حضرت در جوابشان حکم مطلقه را به جای حکم موت گفته باشد و آنها هم نفهمیده باشند.

معنای دوم: مراد حضرت این است که روات توجه نکرده‌اند که من مسأله تنصیف مهر را برای صورت موت احدالزوجین از روی تقیه گفته‌ام.

اشکال: این معنی محتمل نیست زیرا نظر مطرح در بین عامه عبارت از استقرار تمام مهر است نه نصف مهر؛ در «ناصریات»، «غنیه»، «مغنی» ابن قدامه و «جامع الخلاف» آمده که تمام فقهاء قائل به استقرار مهر هستند و مرادشان از فقهاء، فقهاء مسلمین است^۱، در جاهای دیگر هم از کتب ما گفته‌اند که اکثر عامه قائل به استقراراند و من به کسی از عامه برخورد نکردم که قائل به تنصیف باشد.

معنای سوم: حضرت تعبیر «انما ذلک للمطلقه» توریه کرده است و مرادشان این بوده که مطلقه را قصد کردم نه اینکه غیر مطلقه را قصد نکردم و مراد از تعبیر «لا یحفظون عنی» این است که مطلب را بر من حفظ نکردند و آن را منتشر کردند و در اختیار شما قرار دادند. این معنا موجب تقدیم روایات تنصیف می‌شود.

۳. ترجیح اخبار تنصیف و حمل اخبار استقرار بر تقیه

مقتضای قاعده در باب مرجحات پس از عدم امکان ترجیح به کتاب، ترجیح خبر مخالف عامه است در این مسأله نیز اخبار تنصیف مهر مخالف با عامه‌اند پس به حسب قاعده باید آنها را اخذ نموده و اخبار استقرار مهر را حمل بر صدور از روی تقیه بکنیم. روایت دیگر منصور بن حازم مؤید این ترجیح محسوب می‌شود. در حقیقت حاکم بر روایت قبلی منصور بن حازم است و اثبات می‌کند که خود آن روایت از روی تقیه صادر شده بوده است و آن روایت چنین است:

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ
عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يَا مَنْصُورُ مَا أَجْدُ أَحَدًا أُحَدِّثُهُ وَ إِنِّي

۱. سید مرتضی، المسائل الناصریات، ص ۳۳۴؛ ابن زهره، غنیة النزوع، ص ۳۴۹؛ سبزواری، جامع الخلاف و الوفاق؛ ص ۴۴۶.

لَأَحَدٌ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بِالْحَدِيثِ - فَيَتَحَدَّثُ بِهِ فَأُوتَى بِهِ فَأَقُولُ إِنِّي لَمْ أَقُلْهُ؛

حضرت ابوعبدالله عليه السلام فرمود: ای منصور! کسی را نمی‌یابم که برای او حدیث بگویم. همانا من برای مردی از شما حدیث می‌گویم، پس او آن را (برای ناهلان) نقل می‌کند، پس آن (حدیث) را نزد من می‌آورند، پس من می‌گویم آن را نگفته‌ام.^۱

بحث سندی: باید توجه داشت که در این گونه‌ها سندها تعلیق، یعنی سقوط اوائل سند، واقع شده است؛ چرا که سعد بن عبدالله در سنه ۲۹۹ یا ۳۰۰ یا ۳۰۱ - علی‌الخلاص - فوت کرده است در حالی که ابن ابی عمیر در ۲۱۷ یعنی هشت دهه قبل از او فوت نموده است، پس حداقل باید یک واسطه بین آنها باشد. و چنین تعلیق‌هایی در بین کتب قدماء بر خلاف متأخرین وجود داشته است که گاهی از نام صاحب کتاب شروع می‌کرده‌اند و سند قبل از آن را مستقل ذکر می‌کردند مثل صدوق در «فقیه» و شیخ در «تهذیب» و «استبصار» و گاهی هم به خاطر ذکر بخش اول سند در روایات قبلی، ابتداء سند را در روایات بعدی از روی اعتماد به ذکر آن در گذشته، می‌انداختند و این کار در «کافی» به طور فراوان واقع شده است.

تأیید

در مورد این روایت نیز در کتاب «مختصر البصائر»^۲ سعد بن عبدالله دو طریق به ابن ابی عمیر دارد:

الف. سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابیه و الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر و در نسخه هم اشتبهاً «ابیه» در طریق سقط شده است.

ب. سعد بن عبدالله حدثنی یعقوب بن یزید عن ابن ابی عمیر.

در طریق اول بین سعد بن عبدالله و ابن ابی عمیر دو واسطه وجود دارد و در طریق دوم یک واسطه بین آنها وجود دارد.

بنابراین سند روایت صحیح است و تعلیق مذکور ضرری به آن نمی‌زند.

۱. شیخ حر، وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۳.

۲. این کتاب بخشی از روایات «بصائر الدرجات» را که اصلش به دست ما نرسیده است، دارد - و این «مختصر البصائر» چاپ شده، در واقع کتاب الرجعه تألیف یکی از شاگردان شهید ثانی است که یک قسمتش هم از «مختصر البصائر» است بر خلاف آنچه خیال کرده‌اند که این را خود کتاب «مختصر البصائر» دانسته‌اند.

بحث دلالی: حضرت در این روایت درد دل می‌کنند و می‌فرمایند: من کسی را پیدا نمی‌کنم که برای او حدیث نقل کنم چرا که حدیث سری است ولی اینها برای دیگران نقل می‌کنند و قهراً برای شیعیان مشکل ایجاد می‌کنند، نزد من می‌آیند و می‌گویند که این حرف چیست؟ جواب می‌دهم که من این حرف را نزده‌ام.

در واقع حضرت در این تعبیراتی مثل «لم اقله» توریه می‌کرده است و مراد واقعی ایشان این بوده که من نگفتم که آن را منتشر کنند و در اختیار شما قرار بدهند ولی مخاطب فکر می‌کرده که حضرت اصلاً این مطلب را نفرموده اند.

همچنین در روایت منصور بن حازم نیز که حضرت می‌فرماید «لایحفظون عنی» از روی توریه بوده است؛ زیرا مراد واقعی حضرت این بوده که روات جزء اسرار بودن این روایات تنصیف را حفظ نکرده‌اند، ولی مخاطب فکر کرده که حضرت می‌خواهند صدور حکم به تنصیف را انکار کنند که من چنین مطلبی نگفته‌ام پس خود روایت منصور از روی تقیه صادر شده است و لذا شاهد بر تقیه‌ای بودن روایات تنصیف نمی‌شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به حسب ظواهر ادله و موافقت با فتوای جمعی از قدماء، متأخرین و فقیه مسلم مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی و بعضی دیگر که هم در موت زوج و هم در موت زوجه فتوای به تنصیف داده‌اند و همین طور به لحاظ بیست روایتی که بر تنصیف روایت شده است و معلوم می‌شود که فتوای اصحاب ائمه - خصوصاً آن روایتی که فقط روایت تنصیف را نقل کرده‌اند - مطابق با این بوده است، اقوی به نظر ما قول به تنصیف است.

منابع و مآخذ

۱. ابن براج، عبدالعزيز، المهذب، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۲. ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد، مجموعة فتاوی ابن جنید، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۳. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۷ هـ.ق.

٤. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، ج ٣، ١٤١٤ هـ ق.
٥. اردبيلي، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج ١، ١٤٠٣ هـ ق.
٦. اصفهاني، سيد ابوالحسن، وسيلة النجاة (مع حواشي الإمام الخميني)، قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني قدس سره، ج ١، ١٤٢٢ هـ ق.
٧. بحراني، يوسف بن احمد، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج ١، ١٤٠٥ هـ ق.
٨. بروجردي، آقا حسين، جامع أحاديث الشيعة، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، ج ١، ١٤٢٩ هـ ق.
٩. حائري، سيد علي بن محمد، رياض المسائل في تحقيق الأحكام بالدلائل، قم: مؤسسه آل البيت، ج ١، ١٤١٨ هـ ق.
١٠. حر عاملي، محمد بن حسن، منصور بن حازم، قم: مؤسسه آل البيت، ج ١، ١٤٠٩ هـ ق.
١١. خوئي، سيد ابوالقاسم، منهاج الصالحين، قم: نشر مدينة العلم، ج ٢٨، ١٤١٠ هـ ق.
١٢. سبزواري قمي، علي، جامع الخلاف و الوفاق بين الإمامية و بين أئمة الحجاز و العراق، قم: زمينه سازان ظهور امام عصر، ج ١، ١٤٢١ هـ ق.
١٣. سبزواري، محمد باقر بن محمد، كفاية الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج ١، ١٤٢٣ هـ ق.
١٤. سيد مرتضي، علي بن حسين، المسائل الناصريات، تهران: رابطة الثقافة و العلاقات الإسلامية، ج ١، ١٤١٧ هـ ق.
١٥. سيد ابن زهره، حمزة بن علي، غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع، قم: مؤسسه امام صادق، ج ١، ١٤١٧ هـ ق.
١٦. شهيد اول (عاملي)، محمد بن مكّي، غاية المراد في شرح نكت الإرشاد، قم: انتشارات دفتر تبليغات حوزه علميه قم، ج ١، ١٤١٤ هـ ق.
١٧. شيخ طوسي، محمد بن حسن، الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ١، ١٣٩٠ هـ ق.

تأريخ

١٨. _____، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، بيروت: دار الكتاب العربي،
ج ٢، ١٤٠٠ هـ ق.
١٩. _____، تهذيب الأحكام، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ٤، ١٤٠٧ هـ ق.
٢٠. صدوق، محمد بن علي بن بابويه، المقنع، قم: مؤسسه امام هادي عليه السلام، ج ١، ١٤١٥ هـ ق.
٢١. _____، من لا يحضره الفقيه، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج ٢،
١٤١٣ هـ ق.
٢٢. صيمري، مفلح بن حسن، غاية المرام في شرح شرائع الإسلام، بيروت: دار الهدى، ج ١،
١٤٢٠ هـ ق.
٢٣. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو،
ج ٣، ١٣٧٢ هـ ش.
٢٤. عاملی، محمد بن علی، نهاية المرام في شرح مختصر شرائع الإسلام، قم: دفتر انتشارات
اسلامی، ج ١، ١٤١١ هـ ق.
٢٥. علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، منصور بن حازم، تهران: دار الكتب الإسلامية،
ج ٢، ١٤٠٤ هـ ق.
٢٦. فاضل هندی (کاشف اللثام)، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد
الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج ١، ١٤١٦ هـ ق.
٢٧. فخر المحققين، محمد بن حسن، إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، قم:
مؤسسه اسماعيليان، ج ١، ١٣٨٧ هـ ق.
٢٨. كاشف الغطاء، حسن بن جعفر، أنوار الفقاهة - كتاب النكاح، نجف: مؤسسه كاشف
الغطاء، ج ١، ١٤٢٢ هـ ق.
٢٩. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ٤، ١٤٠٧ هـ ق.
٣٠. كيدري، محمد بن حسين، إصباح الشيعة بمصباح الشريعة، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، ج
١، ١٤١٦ هـ ق.
٣١. مغربي، نعمان بن محمد، دعائم الإسلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ج ٢، ١٣٨٥ هـ ق.
٣٢. نجفي، محمد بن حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، بيروت: دار إحياء
التراث العربي، ج ٧، ١٤٠٤ هـ ق.